

# روند ایجاد مشروعیت در افغانستان



## دور اول روند مشروعیت

از هنگامی که مجاهدین، نزدیک به دو سال پیش، به قدرت رسیدند و توانستند گذشته از بیرون راندن روسیه از خاک افغانستان، رژیم دست‌نشانده‌ی این کشور را فرو بریزند، بحث‌های گونه‌گونی درباره‌ی شکل حکومت مطلوب در این کشور در میان نیروهای به قدرت رسیده، در بین همسایگان و در محافل جهانی در گرفت. با آن که گروه‌های مختلف مجاهدین در طول جهاد درباره‌ی شکل حکومت آینده به بحث پرداخته بودند اما هیچ‌گاه این بحث‌ها جنبه‌ی همگانی نیافت و نتوانست به شعور و وجدان همگانی تبدیل گردد. گفت‌وگوهایی از این دست از محدوده‌ی روشنفکری وابسته به سازمان‌های جهادی فراتر نرفت و در بین رزمندگان راه استقلال که فقط به فکر شکست دشمن بودند با استقبال روبه‌رو نگشت.

بحث‌های بنیادی نه تنها در محدوده‌ی نظری و در بین گروهی کوچک محصور ماند بلکه از نظر عملی نیز راهگشا نبود، و بیشتر به همین علت، قادر نمی‌بود که اثربخشی ملموسی از خود برجای بگذارد. دوران جهاد در اساس به پرورش اندیشه‌ی جنگی دلبستگی نشان می‌داد و هر آن چه را که بر محور سیاست و نظام سیاسی مطلوب می‌چرخید، کنار می‌گذاشت تا از شدت گرفتن اختلافات درون گروهی و میان حزبی بکاهد. با این حال، ناگفته و ناآشکار، در حوزه‌های رهبری تنظیمات مجاهدین بحث‌هایی جدی راجع به نحوه‌ی به قدرت رسیدن، چگونگی مشارکت گروه‌های مختلف و نوع حکومت در جریان بود. این دسته از بحث‌ها در جمعیت اسلامی که در وجود رهبری استاد ربانی تجلی می‌یافت از نظم و سامان بیشتری برخوردار بود تا در حزب‌های دیگر.

حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی افغانستان را به یک اعتبار می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. حزب‌هایی که بر اثر جهاد دلبستگی ملی نشان می‌دهند و وارد عصر تشکیل ملت شده‌اند، و حزب‌هایی که گذشته‌ی سیاسی کشور، یعنی تسلط عنصر قومی را، می‌پسندند و می‌خواهند از راه بازآرایی

ساختار سیاسی پیشین کشور بر حضور غالب همین عنصر تأکید بنهند. در هر دو دسته می‌توان گروه‌هایی بینابین را یافت که بسته به شرایط و توان سیاسی خود و پیرامونشان واکنش نشان می‌دهند. سازمانهایی که به عنصر قومی حساسیت نشان می‌دهند، خود به دو دسته بخش می‌شوند. یک بخش به غلبه‌ی عنصر پشتون حساسیت نشان می‌دهند و اگر بتواند گروه‌های غیر پشتون را گه‌وگاه پیرامون خود گرد آورد به سبب آن است که می‌تواند آنها را از آینده‌ی ناشناخته به شدت بهراساند و از عادت آنها به رسم و سنت پیشین بهره بجوید. بخش دیگر حزبها و سازمانهایی هستند که فکر می‌کنند ساختار سیاسی آینده‌ی افغانستان باید بر اساس تنوع قومی ترسیم شود و استقلال و هویت هر قوم به صورت مطلق حفظ گردد. در این گروه باید به‌ویژه از کسانی یاد کرد که خود را مدافع حقوق مردم هزاره و ازبک می‌دانند.

هنگامی که مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم کمونیستی آغاز گشت و سپس بر وسعت و دامنه‌ی آن علیه مهاجمان روس افزوده شد، سازماندهی عشیره‌ای و قومی توانست کارآیی‌هایی داشته باشد و سرعت عمل و قوت ضربت گروه‌ها را به علت همبستگی درونی و نزدیکی فضایی و مکانی به میزان درخور توجهی از اثربخشی نیرومندی برخوردار سازد. ولی این نوع از همبستگی با همه‌ی توانهایی که از خود به نمایش درمی‌آورد، نمی‌توانست جنبه‌ی سراسری بگیرد و در مقیاس ملی عمل کند.

گرچه جهاد در ابتدا از حوزه‌های کوچک شروع شد و نزدیکان، حتی خویشان و وابستگان را دربر می‌گرفت اما به تدریج ضرورت روی آوردن به عملیات سراسری، و همچنین هماهنگی میان برنامه‌های نظامی موجب شد که ارتباط بین گروهی گسترش بیاید و تشکلهای کوچک را وارد عرصه‌ای بزرگتر بسازد. در این میان تنها دو تشکل توانایی آن را یافتند که به‌طور کامل یا به صورت محدود در سراسر کشور وارد عرصه‌ی نبرد بشوند. این دو تشکل یکی جمعیت اسلامی (حضور سراسری) بود و دیگری حزب اسلامی (حضور محدود سراسری ولی کاهش یابنده) که اولی را استاد ربانی هدایت می‌کرد و دومی را حکمتیار. حزبهای دیگر گرچه از حوزه‌ی محدود خویشاوندی، عشیره‌ای، ولایتی یا حتی منطقه‌ای فراتر رفتند، اما هیچ کدام نتوانستند به حزبهایی ملی و جامع تبدیل گردند. برخی از حزبها نیز در محدوده‌ی دین معینی به فعالیت روی آوردند که در نتیجه نمی‌گذاشت به صورت سازمانهای ملی و سراسری قد برافرازند. از آن دو حزب سراسری نیز یکی، یعنی حزب اسلامی، هیچ‌گاه توان آن را نیافت که همواره حضور خود را در تمامی کشور و در تمامی جبهه‌ها به رخ بکشد. حکمتیار که در مراحل از جهاد به حیث یک زعيم سراسری سخن می‌گفت، در اولین بحران پس از پیروزی رودریاستیها را کنار گذاشت و خود را به صفت نماینده‌ی مردم پشتون معرفی کرد تا بر توان رزمی اش بیفزاید. این وضعیت بی‌آن که بخواهیم وارد جزئیات بشویم در عین حال نشانه‌ی آن است که افغانستان بر اثر جهاد وارد مرحله‌ی پیچیده‌تری شده است که در این جا از آن به‌عنوان مرحله‌ی ملی یاد می‌کنیم. یعنی سازمانها و نهادهای سنتی جامعه بر اثر کودتاها و انقلاب یا جهاد در هم ریخت و هیچ یک از حکومتهایی که پس از فروریزی سلطنت بر سر کار آمدند نتوانسته‌اند مشروعیت مطلوب را کسب کنند. با توجه به این که بحث بر سر مشروعیت در دوران جهاد، چنان که آمد، از حوزه‌ی کلیات برون نرفت، در عمل نزاع بر سر مشروعیت مطلوب در جامعه به دوش گروه‌های مجاهد به قدرت رسیده افتاد.

در دو سال گذشته نزاع درونی در افغانستان، در نظر بسیاری از کشورهای جهان، همواره جلوه‌ای بی‌معنی داشته است. ولی واقعیت جز این است. فهم و قایم افغانستان نباید متکی به جدلهای

صوری میان گروه‌ها باشد. رویدادهای افغانستان بسیار پیچیده است و بی‌اطلاع از گذشته‌ی این کشور، شناخت شخصیتها و جریانهای فرهنگی و سیاسی ممکن نمی‌شود.

هنگامی که مجاهدین وارد کابل شدند و احمد شاه مسعود فرماندهی برجسته‌ی جهادی با حضور نیروهای خود در پایتخت پیروزی تاریخی رزمندگان این کشور را به نمایش درآورد، افغانستان وارد مرحله‌ی تازه‌ای از سرنوشت خود شد که در عمل چنان که دیدیم به مراتب پیچیده‌تر از گذشته بود. در این مرحله که بافت جامعه‌ی افغانستان دستخوش دگرگونیهای بنیادی گشته بود، دستیابی به شکل تازه‌ای از حکومت و مشروعیت چندان آسان نمی‌نمود. در آغاز این تصور غالب شد که با دادن امتیازات گذرا به گروه‌های کوچک و بزرگ می‌توان موافقت آنها را برای شرکت در جریان مشروعیت‌سازی به دست آورد و مسیری آسان و بی‌دردسر را با تأخیر پیمود. به همین سبب ریاست جمهوری به مدت دو ماه به آقای صبغت‌الله مجددی واگذار شد تا پس از آن بتوان قدرت را به نیرویی واقعی که در طول جهاد توانایی و لیاقت خود را به اثبات رسانده بود یعنی جمعیت اسلامی و گروه‌ها و سازمانهای پیرامونی آن، منتقل ساخت. ریاست جمهوری آقای مجددی از ابتدا با معضلاتی بی‌شمار مواجه گشت که بخشی از آن حاصل رفتارهای شخص وی بود و بخش درخور توجهی نیز ثمره‌ی نقشه‌کشیهای نیروهایی که نمی‌خواستند و نمی‌گذاشتند افغانستان وارد مرحله‌ی تازه‌ای از سرنوشت‌سازی سیاسی بشود. این نیروها در دو اردوی نسبتاً بزرگ گرد آمده بودند. یک اردو به جریان سیاسی پشتونیزم تعلق داشت به ریاست آقای حکمتیار که همواره بر زعامت قوم پشتون تکیه می‌کند و اردوی دیگر با استفاده از تعصبات قومی و در پوشش احترام گذاشتن به حقوق خلتها پیرامون آقای دوستم تشکیل شد که در حقیقت معرف بقایای گروه‌های شکست‌خورده‌ی چپ و بخشی از طبقه‌ی متوسط شهری بود که نمی‌توانست با خلت و خوی گروه‌های اسلامی سازگاری نشان دهد. گروه‌های دیگر برای آن که بتوانند معنایی تاریخی بیابند می‌بایست به ناچار یا به اردوی ملی افغانستان به زعامت برهان‌الدین ربانی بیبوندند یا در جهت همین دو اردوی اخیر حرکت کنند.

در این موقعیت دشوار دوره‌ی دو ماهه‌ی آقای مجددی با وعده و وعیدهای زیاد که از پشتوانه‌ی اجتماعی و فرهنگی لازم برخوردار نبود به پایان رسید بی‌آن که خود او از دستیابی به قدرت سیراب شده باشد. به همین علت به هنگام واگذاری قدرت ریاست جمهوری به آقای ربانی به مدت چهار ماه، مخالفتها با وی به عنوان مظهر جریان ملی افغانستان آغاز شد و معلوم گشت که رهبران سیاسی به این سادگیها حاضر به پذیرش دگرگونیهای تبلور یافته در جامعه نیستند. آقای ربانی وظیفه داشت که اسباب برگزاری انتخابات را فراهم آورد و زمینه‌های اجتماعی لازم را برای قانونی ساختن قدرت تدارک ببیند. این کوشش که به برگزاری شورای حل و عقد منجر شد در مرحله‌ی پایانی با مخالفت تعدادی از گروه‌های ریز و درشت مواجه شد که خود را در اقلیت می‌دیدند. گرچه همه اصل انتخابات را پذیرا شده بودند، ولی واقعیت این بود که هم بسیاری از گروه‌ها فکر نمی‌کردند تا این میزان در اقلیت قرار بگیرند، و هم این که در بُن اندیشه‌ی خود به اصل انتخابات باور نداشتند و در فکر نوعی مصالحه بودند تا بتوانند سهمی بیش از حق خود در ساختار قدرت به دست بیاورند. عدم پذیرش شورای اهل حل و عقد که حدود دو سال پیش در شهر کابل برگزار شد و بزرگترین مجمع ملی افغانستان در تاریخ این کشور به حساب می‌آمد، روند سالم ایجاد مشروعیت را دچار اختلال کرد. دیدارهایی که در جلال‌آباد و پاکستان و عربستان انجام شد نتوانست به حل اختلافات مدد برساند زیرا که گروه‌های معاند، هریک به جهتی، خواستار حقوقی بودند که بیشتر از زیاده‌طلبی حکایت می‌کرد تا از واقع‌بینی. واگذاری سمت نخست‌وزیری به یکی از وابستگان آقای

حکمتیار نتوانست از شدت دشواریها بکاهد. او در همان هنگام کابل را به موشک بست و نخست وزیر وابسته به خود را بی اعتبار ساخت. پس‌اتر که خود نخست‌وزیری را پذیرا شد باز هم از ادامه چنین سیاستهایی چشم‌پوشید و نشان داد که ذره‌ای به ایجاد یک نظام قانونی و مشروع علاقه ندارد. پس از اندک مدتی آقای نخست‌وزیر با ریاست جمهور به مخالفت برخاست و ساختار قانونی دولت را متزلزل کرد. حکمتیار هم نخست‌وزیر بود و هم یاغی. او نخست در گوشه‌ی کابل نشست و پرچم مخالف برافراشت و سپس موشکاندازیهای خود را شدت بخشید. در تمام این مدت او چیزی نخواست جز استعفای رئیس جمهور. پیشتر به هرگونه ارتباطی میان دولت با گروه ژنرال دوستم تاخته بود و دولت را به نرمش با کمونیستها متهم کرده بود. بعد استعفای وزیر دفاع، احمد شاه مسعود، را خواسته بود که با آن هم موافقت شد. و بالاخره از اینها هم گذشت و برکناره‌گیری آقای ربانی اصرار ورزید. در این مرحله برای همگان روشن گشت که حکمتیار بهانه‌جویی می‌کند تا قدرت مطلق را به دست بیاورد و تمامی تغییرات پدید آمده در جامعه‌ی افغانستان را نادیده بگیرد و در یک کلام جهاد و ثمره‌های آن را پشت سر بگذارد. از این جاست که مرحله‌ی تازه‌ای در سرنوشت افغانستان به وجود می‌آید.

\*\*\*

#### دور دوم روند مشروعیت

دور اول روند ایجاد مشروعیت که با نشستهای رهبران جهادی در چارچوب شورای قیادی آغاز گشت و به تعیین دو رئیس جمهور (مجددی و ربانی) انجامید با برگزاری شورای حل و عقد که تجسم شرکت نمایندگان مردم افغانستان بود به اوج خود رسید، ولی به سبب مخالفت‌های پی‌درپی حزب وحدت شیعیان، جنبش دوستم و به ویژه حکمتیار و مجددی در ۱۱ جدی ۱۳۷۲/۱ ژانویه‌ی ۱۹۹۴ به ناکامی انجامید. در این روز با این که حکمتیار صدراعظم بود و حتی، به گفته‌ی یکی از عضوهای کابینه آقای اسحاق دلجو، جلسات هیأت وزیران در مقر او تشکیل می‌شد، نیروهای مشترک دوستم و حزب اسلامی نخست‌وزیر به کابل یورش بردند تا حکومت استاد ربانی را سرنگون کنند. بنابر اطلاعاتی که اکنون در دست است این نیروها محاسبه می‌کردند که کار دولت در مدت چند ساعت خاتمه می‌یابد و حکومت جدیدی به جای آن خواهد نشست. استنباط جهانی در آن هنگام این بود که دوستم به سوی هر طرف که متمایل گردد، پیروزی با همان طرف خواهد بود. این استنباط در میان نیروهای دوستم نیز نیرومند بود. با آن‌که به هنگام پیروزی مجاهدین در کابل در اندک مدتی عفو عمومی اعلام شد و در نتیجه همدستان رژیم کمونیستی از امنیت کامل برخوردار شدند و منطقی‌م‌ایست آرام بگیرند، ولی اینان به تجدید سازمان پرداختند و در کسوت نیروهای حکمتیار و دوستم باز دست به فعالیت زدند تا به هر وسیله‌ی ممکن در قدرت سهیم گردند. بیشتر طرفداران حزب خلق که دکتر نجیب رهبری آن را به دست داشت به حکمتیار پیوستند و طرفداران حزب پرچم که رهبری آن با ببرک کارمل بود به سوی دوستم رفتند و جنبش ملی - اسلامی شمال را راه‌اندازی کردند. دوستم که از رهبران سرشناس میلیشا در دوران کمونیستان بود توانسته بود با ذخیره‌سازی سلاح فراوانی که از رژیم گذشته به ارث برده بود و با برخورداری از کمکهای مالی قابل ملاحظه‌ای که از خارج دریافت می‌کرد، نیروی نظامی نسبتاً منسجمی پیرامون خود جمع کند. این مجموعه که نمی‌خواست با روی کار آمدن مجاهدین سلاح خود را بر زمین بگذارد، سعی کرد تا از فرصت نخست‌وزیری حکمتیار بهره بگیرد و با همکاری او کودتایی برق‌آسار علیه دولت ربانی تدارک ببیند.

در آستانه‌ی کودتا یعنی پیش از زمستان ۷۲ کشور به گونه‌ای از آرامش برخوردار شده بود. نمایندگیهای خارجی در کابل سرگرم فعالیت شدند. می‌گویند دولت با ۴۵ کشور در آن وقت روابط دیپلماتیک داشت. سازمانهای خیریه‌ی بین‌المللی دست به کار کمک رسانی شده بودند و وزارتخانه‌ها با تمام نیرو به سازماندهی و تجدید قوا می‌پرداختند. فضای سیاسی به تمام معنا باز بود و کسی جلوی کسی را به سبب عقایدش نمی‌گرفت. قانون مطبوعات توشیح شد که در نتیجه‌ی آن ممیزی پیش از چاپ منتفی گردید. افغانستان می‌رفت که الگویی از حکومت مجاهدین به جهان عرضه کند. این وضع برای نیروهای انحصارطلب و نیروهای کنارگذاشته شده دیگر قابل تحمل بود. اینان می‌دیدند اگر روند مشروعیت با موفقیت توأم گردد ممکن است در آینده نتوانند به بازیهای سیاسی خود ادامه دهند.

دو روز پیش از کودتا یعنی از پنجشنبه به دولت اطلاع رسید که تحرکاتی در اطراف فرودگاه انجام می‌شود و میلیشاهای خانواده‌هایی را از آن جا کوچ می‌دهند. در این مقطع در سطح بالا در دولت دیدارهایی خصوصی به منظور بررسی تحولات و تحرکات در کابل انجام می‌گیرد. استاد ربانی در دیداری خصوصی در کابل به من گفت همه بر این باور بودند که آقای حکمتیار دست به چنین کاری نمی‌زند و ژنرال دوستم تضمین داده است که علیه دولت اقدام نخواهد کرد. استاد ربانی که نگران این تحرکات و گزارشهای دریافتی بوده است باز به مشورت می‌نشیند. احمدشاه مسعود فرماندهی برجسته‌ی جهادی که از هنگام کناره‌گیری از وزارت دفاع بر اوضاع کابل و جابه‌جایی نیروها به گونه‌ای پنهانی نظارت داشت در جریان قرار می‌گیرد. گویا او هم می‌گوید این تحرکات مهم نیست، قصد از این حرفها دامن زدن به جنگ روانی است. اما آن‌گونه که من فرمانده احمدشاه مسعود را در کابل دیدم فکر نمی‌کنم که غافلگیر شده باشد. او شخصیتی زیرک و صبور است. احتمال دارد که نخواست است بگذارد کسی از آمادگی او کسب اطلاع کند. در همان شب پیش از کودتا، استاد ربانی به یکی از نزدیکان خود می‌گوید به دوستم بگویند این کار احمقانه است، مرتکب آن نشود. قاصد را بی آن که کسی بداند می‌گیرند و می‌برند. استاد ربانی گفت یکی از مسئولان شهر را خواستم، نبود. دو ماه بود که شهر آرام بود، جنگ نبود و همه به استراحت رفته بودند. دکتر عبدالرحمن از نزدیکان فرمانده مسعود نزد استاد ربانی می‌آید. استاد از او می‌خواهد به دوستم بگوید به چنین کاری دست نزنند. دکتر عبدالرحمن با تلفن ماهواره‌ای با دوستم تماس می‌گیرد. دوستم در پاسخ می‌گوید استاد پدر من است من علیه او اقدام نخواهم کرد. ساعت چهار صبح عملیات جنگی آغاز می‌شود. نیروهای مشترک حکمتیار و دوستم می‌کوشند شهر و سازمانهای دولتی را در تصرف بگیرند. جوانی که در آن روز در شهر بوده است به من گفت در گوشه‌ای از شهر تعدادی به راه افتادند که چند عکس را حمل می‌کردند. یکی از آنها عکس بیرک کارمل بود. نتوانستم و فرصت نشد این نکته را با چند نفر دیگر بیازمایم. اما در عین حال کسی را در کابل نیافتم که منکر شرکت بیرک کارمل در کودتای ۱۱ جدی باشد. بسیاری او را طراح این کودتا می‌دانند.

کودتا سه روز ادامه یافت. این خود نشانگر میزان سنگینی و شدت نبردها در شهر است. بخشهایی از شهر سخت آسیب دید. نیروهای حکمتیار و دوستم سرانجام واپس نشستند و مواضع بسیاری را داخل شهر از دست دادند. فرودگاه از دست مخالفان بیرون آمد و در اختیار دولت قرار گرفت. بخشهایی از شهر که در دست این نیروها بود مانند خبرخانه به دست دولت افتاد. در این میان حزب شیعی وحدت اعلام بی‌طرفی کرد. حزب وحدت در کابل در مواضع خود ماند و در درگیریها وارد نشد. اما همین حزب وقتی که کودتا به شکست انجامید و سه روز پس از آن شورای هماهنگی متشکل از جناحهای دوستم و حکمتیار برپا گردید، در این شورا سهم گرفت. حزب وحدت در این

جا با تقاضاهای سیاسی مخالفان هموایی داشت ولی با دست زدن به عملیات نظامی علیه دولت روی خوش نشان نداد. البته همین سیاست در واقع راه را برای مذاکرات بعدی باز گذاشته است و خوشبختانه حساب مردم هزاره و شیعه را یکسره با کودتای یاد شده درهم نیامیخته است.

بدین ترتیب دور اول کوششهایی که در جهت ایجاد مشروعیت آغاز شد با کودتای نافرجام شورای هماهنگی پایان گرفت. از این جا به بعد نبردهای شدیدی بر سر حفظ یا تسخیر کابل در گرفت که به کشته شدن بسیاری از شهرنشینان و تخریب این شهر تاریخی انجامید. آقای حکمتیار در این مقطع با شدت بیشتر خواستار استعفای استاد ربانی شد و چنین جلوه داد که اگر او از کار کناره بگیرد معضل افغانستان حل خواهد گشت. حکمتیار که بازیگر سیاسی زیرکی است هر بار با عنوان کردن شعار و تقاضایی توانسته بود افکار عمومی را از موضوع اصلی برگرداند و توجه جهان را به سوی دیگر سوق دهد. او یک بار موضوع همکاری حکومت را با ژنرال دوستم بهانه کرد و چنان به حکومت با شدت انتقاد کرد که همگان فکر می کردند جناح دولتی با به کار گرفتن دوستم به جهاد و انقلاب خیانت می ورزد در حالی که خود حکمتیار در مرحله ی بعد چنان که دیدیم، با همکاری دوستم به کودتا دست زد. سپس خواستار برکناری فرمانده احمد شاه مسعود شد. این خواست هم برآورده شد تا دیگر بهانه ای برای آقای حکمتیار نماند. اما به این اندازه هم اکتفا نکرد و بالاخره به کاری که همواره از او انتظار می رفت یعنی کودتا روی آورد و این بار با اسرار همه چیز را موکول به استعفای استاد ربانی کرد. در این جا بود که دیگر کسی به او اعتنا نکرد و در برابر تقاضاهای پایان ناپذیرش ایستادگی شد.

در دور اول ایجاد مشروعیت کوشش بر این بود تا همه ی نیروهای جهادی، حتی بازماندگان رژیم گذشته در برپایی پایه های قانونی برای دولت و سازمانهای کشوری سهیم گردند، اما در دور دوم بازسازی مشروعیت جهادگران دیگر تمایلی به مشارکت نیروهای دوستم نشان ندادند.

از آن جا که هر کوششی از سوی دولت از طرف جبهه ی متحد مخالفان با سرسختی طرد می شد، جناحهای دیگر جهادی نیز دست به کار شدند تا کشور را از بن بست برهانند. هر گروه کوشید تا طرحی برای صلح تهیه کند که مقبولیت عام داشته باشد حکمتیار در این مدت بر تشکیل اجلاس رهبران احزاب تأکید می کرد و می خواست مانند گذشته تمامی تصمیم گیریها را به عهده ی این گروه بگذارد ولی تحولات کابل دیگر اجازه نمی داد که سرنوشت کشور به دست این گروه رهبری سپرده شود به خصوص که برخی از این رهبران یا فاقد پشتیبانی نظامی بودند یا به سبب شمار اندک هوادارانشان نمی توانستند اثربخشی چشمگیری در رویدادها داشته باشند. کودتای ۱۱ جدی نه فقط اعتبار نظامی دوستم را فرو ریخت بلکه به شهرت و اعتبار تعداد از رهبران نیز آسیب وارد ساخت. بنابراین دیگر کسی نمی خواست انحصار تصمیم گیری را به دست گروهی بسپارد که هم فاقد توان نظامی بود و هم به تدریج به سبب زیر پا گذاشتن تصمیمات پیشین خود در میان مردم کشور آبروی چندانی نداشت. مردم حالا به میزان زیادی رهبران سازمانهای سیاسی را مسئول کشت و کشتارها می دانستند.

طرحهایی که برای استقرار مشروعیت سیاسی عنوان شد به طور کلی به شرح زیر است: ۱- طرح شورای اصلاحی که از سوی جلال الدین حقانی عنوان می شد؛ ۲- طرح حوزه ی جنوب غرب که از سوی حدود نه ولایت غربی و جنوبی به رهبری امیر عمومی حوزه ی جنوب غرب پشتیبانی می شد؛ ۳- طرح کمیسیون صلح که از سوی شورای وزیران تهیه شده بود؛ ۴- طرح شورای ننگرها؛ ۵- طرح حزب وحدت که خواستار نشست مشترک رهبران چهار گروه بود، یعنی جمعیت اسلامی،

حزب اسلامی، جنبش ملی - اسلامی شمال و حزب وحدت. از این گذشته چند طرح دیگر هم مطرح شده بود که چون فاقد پشتیبانی سیاسی - نظامی بودند نمی توانستند اعتبار چندانی کسب کنند. بیشتر این طرحها در مجموع بر یک نکته تأکید داشتند و آن شرکت مردم در اتخاذ تصمیم راجع به سرنوشت آینده‌ی کشور (قانون اساسی و تعیین زغیم افغانستان) بود. این گونه طرحها هر یک به نحوی می خواستند به تشکیل یک شورای مردمی برسند و حق تصمیم گیری را به آن واگذار کنند. برخی خواستار آن بودند که این شورای مردمی انتخابی باشد و برخی بر این خواست اصرار می ورزیدند که این شورا انتصابی باشد. طرح آقای حقانی خواستار تشکیل یک شورای انتصابی دوست نفره بود. به دنبال آن این طرح از ایجاد یک حکومت موقت نه ماهه پشتیبانی می کرد که احزاب در آن شرکت نداشته باشند و آتش بس فوری برقرار شود. تعدادی از طرحها با تشکیل حکومت موقت مخالف بودند و فکر می کردند که افغانستان در طول این دو سال تجربه‌ی خوبی با حکومتهای موقت نداشته است. پشتیبانان این طرحها بر این باور بودند که به هر حکومتی باید فرصت داده شود که بتواند نیتها و طرحهای خود را با فرصت کافی به اجرا درآورد و کشور را در مسیر صلح سوق دهد. از این رو لازم می بود شورای مردمی بزرگتری تشکیل شود تا بتواند برپایی یک حکومت طولانی تر را ممکن سازد. در آغاز تصور بر این بود که در هر ولایت بر اساس نفوس آن ولایت و معیار هر بیست هزار نفر یک نماینده چنین شورایی گردهم بیاید.

معیار نفوس که از سوی شمار زیادی از سازمانهای جهادی و حتی مخالف دولت مانند حزب وحدت حمایت می شد می تواند چهره‌ی سیاسی افغانستان را در مسیری دموکراتیک دگرگون سازد. در دوران گذشته پشتونیزم توانسته بود ولایات کشور را به نحوی سازمان دهد که همواره اکثریتی از نمایندگان از قوم پشتون به وجود بیاید هر چند که این اکثریت نمایندگان معرف اکثریت مردم جامعه نباشد. از این رو تقسیم بندی اداری ولایات موجب نارضایتهای جدی در جامعه شده بود. از آن جا که در وضع فعلی دگرگون ساختن تقسیم بندی ولایات می تواند به مخاصمات ناشناخته و تازه‌ای میدان بدهد و بحثهای بی ثمر و بی حاصلی به بار بیاورد، در نتیجه انتخاب معیار نفوس می تواند دموکراتیک ترین شیوه برای تعیین نظام سیاسی آینده‌ی کشور باشد.

کوششهایی که در دور دوم برای ادامه و استقرار مشروعیت موجود انجام می شد در صورتی می توانست به موفقیت بینجامد که از پشتیبانی سیاسی - نظامی لازم برخوردار شود و حمایت گروه‌ها و جناحهای مختلف را کسب کند و از تأیید طیف وسیع و گسترده‌ای از جهادگران و فرماندهان نظامی و والیان در سراسر کشور و راسوی سازمانهای سیاسی بهره مند گردد.

به همین سبب بود که بیشترین توجه به سوی امیر اسماعیل خان، امیر عمومی حوزه‌ی جنوب غرب جلب شد. او توانسته بود در دوران پس از پیروزی جهاد نه تنها در نه ولایت از کشور که در ضمن بخش وسیعی از خاک کشور را در برمی گرفت امنیت و آرامش برقرار سازد، بلکه در همان حال توانسته بود خلع سلاح عمومی را به اجرا درآورد و نظام اداری متمرکز و سازمان یافته‌ای را بی آن که به انتقامجویی از وابستگان به رژیم گذشته بینجامد، برپا کند. در اردیبهشت ماه گذشته توانست مراسم باشکوه دومین سالگرد پیروزی انقلاب را در شهر هرات با شرکت ناظران خارجی و شمار زیادی از رهبران کشور برگزار کند و قدرت سازماندهی خود را به نمایش بگذارد. امیر اسماعیل خان از چهره‌های برجسته‌ی جهادی کشور افغانستان است که از احترام زیادی در میان مردم ناحیه‌ی خود و در ناحیه‌های دیگر کشور برخوردار است. او مردی است مومن و معتقد که پس از پیروزی جهاد دوره‌ای طولانی (چنان که شنیده‌ام یکسال) را روزه گرفت و هم اکنون نیز یک روز





استاد برهان‌الدین ربانی، ریاست جمهوری افغانستان

در میان روزه است بی آن که ذره‌ای از فعالیت‌هایش بکاهد. تعهد او به اسلام به حدی است که روحانیان نمی‌توانند برای خود امتیاز ویژه‌ای بطلبند زیرا که تحت سروری او مردمان هم آرامش دارند و هم می‌توانند به وظایف دینی خود پردازند.

حوزه‌ی جنوب غرب از هشت ماه پیش سرگرم تهیه‌ی طرحی جامع برای صلح بود تا بتواند سهمی سازنده در تعیین سرنوشت کشور بازی کند. این طرح حاصل نشست‌های گوناگون در غزنی، غور و هرات بود. والیان ولایات و فرماندهان مجاهدین در تهیه‌ی این طرح مشارکت داشتند و به همین علت می‌توان گفت که طرح دارای زمینه‌های واقع‌بینانه بود. در حوزه‌ی جنوب غرب سعی بر این بود که همه‌ی گروه‌های درگیر در مذاکرات و تصمیم‌گیریهایی مربوط به آینده‌ی کشور شرکت داده شوند و هیچ گروهی از جریان صلح کنار نرود. به همین سبب امیر اسماعیل خان طی سفری به کابل با بیشتر رهبران جهادی به گفتگو نشست و از همه‌ی آنان دعوت کرد به جریان جدید صلح یا به قول من روند بازسازی مشروعیت بپیوندند. در کابل ملاقات با حکمتیار را شاید بتوان مهمترین دیدار به حساب آورد. حکمتیار اسماعیل خان را با گرمی پذیرا شد و احترامات بسیار به او گذاشت. تقریباً با همه چیز موافقت کرد ولی در عین حال تقاضا کرد که برخی موضوعات برای رسیدگی بیشتر به کمیسیونی ارجاع شود. در ضمن از اسماعیل خان خواست تا اعلام نتیجه‌ی کمیسیون برای مشورت‌های بیشتر در کابل بماند. از آن جا که چیز مهمی نبود که نیاز به کمیسیون یا مشورت‌های بیشتر باشد، اسماعیل خان در مورد تمدید اقامت خود در کابل دچار تردید شد. در حالی که مذاکرات به پایان رسیده بود و احتمال نمی‌رفت که نتایج بیشتری به بار آید، حکمتیار با کمک ژنرال دوستم کودتایی را در هرات به راه انداخت. فرودگاه «شیندند» که یکی از مهمترین فرودگاه‌های کشور است و تجهیزات و تأسیسات مهمی دارد به هنگام اقامت اسماعیل خان در کابل دستخوش شورش و



ناآرامی شد. چندتن از عناصر نظامی پیشین که از عفو عمومی بهره‌مند شده بودند و با برخورداری از بخشودگی اسماعیل خان به کار خود ادامه می‌دادند با پشتیبانی هوایی و زمینی دوستم دست به کودتا زدند و خواستند فرودگاه را که اهمیت نظامی فوق‌العاده‌ای دارد به تصرف خود درآورند. اگر این کودتا به ثمر می‌رسید می‌توانست در این شرایط حساس به تغییر معادلات سیاسی در افغانستان بینجامد و احتمالاً روند ایجاد مشروعیت را در دور دوم یکسره بر باد دهد. اسماعیل خان در راه هرات بود که این اتفاقات در هرات روی می‌داد. نبردهای سختی در گرفت و تنها حضور شخص اسماعیل خان و سرعت عمل او توانست از گسترش نبرد جلوگیری و کودتاچیان را سرکوب کند. اسماعیل خان با تهور و شجاعتی که از او در چنین شرایطی انتظار می‌رود شخصاً در نبردهای فرودگاه شرکت جست و سلاح به دست توانست عصبان طراحی شده از بیرون را فروبشکند. از این لحظه اسماعیل خان که پیشتر و بیشتر در حوزه‌ی معینی در مقیاس کشوری فعالیت داشت، از توطئه‌های غامض و پیچیده‌ای که در جریان است آگاه شد و یقین پیدا کرد که برخی از رهبران قصد ندارند بگذارند در افغانستان آرامش و صلح برقرار شود.

درحالی که عادی سازی مدیریت در فرودگاه نظامی هرات با نظارت مستقیم اسماعیل خان در جریان بود، دسته دسته نمایندگان ولایات مرکب از والیان و فرماندهان نظامی در هرات گرد می‌آمدند تا بتوانند مجمعی بزرگ برای تعیین سرنوشت افغانستان به راه بیندازند.

این مجمع که شورای عالی اسلامی افغانستان نام گرفت از مدتها پیش تدارک دیده شده بود. امیر اسماعیل خان می‌خواست همه‌ی رهبران و سرنوشت سازان کشور در آن شرکت بسجوبند و راه‌حلی برای بیرون آمدن از معضل کنونی بیابند. موقعیت شخصی اسماعیل خان موجب شده بود که هیچ یک از رهبران نتواند با برگزاری این مجمع به مخالفت علنی برخیزد. او در گذشته نیز نشان داده بود که به سرنوشت کشور بیشتر علاقه دارد تا سرنوشت احزاب سیاسی که تاریخی طولانی هم ندارند و عملاً در طول جهاد شکل گرفته‌اند و برخی جز نام چیزی برای عرضه ندارند. مجمع هرات طبق دعوتنامه‌ای که به دست من رسید و از من به عنوان ناظر دعوت شده بود در تاریخ ۵ تیر ۷۳ شروع می‌شد. این مجمع نخست «مجمع اسلامی هرات باستان» نام داشت. در دعوتنامه‌ی دبیرخانه آمده بود که قرار است در تاریخ یادشده «مجلسی مشورتی جهت بررسی و تصمیم‌گیری روی طرح پیشنهادی حوزه‌ی جنوب غرب برای حل مسئله‌ی سیاسی افغانستان در شهر هرات منعقد گردد». در همین زمان ماجرای کودتای فرودگاه نظامی به وقوع پیوست و اسماعیل خان درگیر آرام‌سازی آن جا بود ولی اصرار داشت که مجمع برگزار شود و به هیچ دلیلی به تعویق نیفتد.

مجمع هرات در موعد مقرر با شرکت والیان و فرماندهان بیست و دو ولایت (پنج یا شش ولایت دیگر پس‌تر به مجمع پیوستند) تشکیل شد. من توانستم به موقع در مجمع شرکت کنم. خبرهایی که به من می‌رسید حکایت از این داشت که ممکن است مجمع پس از مشورت‌های عمومی به تعویق بیفتد تا زمان مناسب فرا برسد. کمتر از یک هفته بعد امیر اسماعیل خان هیأتیابی به کشورهای همسایه و عرب و غرب فرستاد تا مستقیماً از مهاجران نیز برای شرکت در این مجمع دعوت به عمل آورند این هیأت مجدداً از من دعوت کرد که در مجمع هرات شرکت کنم. این بار دیگر تردید راجایز ندانستم و با همه‌ی گرفتاریها بار سفر را بستم.

**سفر هرات**

از تهران به مشهد پرواز کردم با هواپیمای روسی. هرات که با این هواپیماها سفر می‌کنم احساسم این است که هواپیمایی ملی می‌خواهد کاری کند که ما قدر هواپیماهای ما را بدانیم و به

هنگام افزایش قیمت دم برنیاوریم. در مشهد نزد دوستان مهاجرم رفتیم. همه از رفتار مقامات محلی گله داشتند. درباره‌ی بدرفتاری با مهاجران سخنها و شایعات بسیار بر سر زبانها بود. صبح روز بعد که می‌شد ۱۴ تیرماه به سوی هرات حرکت کردم. دو تن از برادران افغانستانی هم با من بودند. از مرز پس از بازرسیهایی که قدری در مورد من طولانی شد گذشتیم و وارد خاک افغانستان شدیم. جاده‌ی دو قارون به هرات همچنان خراب است و اختلافات نمی‌گذارد کاری اساسی برای این جاده‌ی حیاتی انجام بشود. دم غروب که به هرات رسیدیم به محل اقامتی که برایم در نظر گرفته شده بود رفتیم. تعداد میهمانان آن قدر زیاد بود که همه‌ی جاها اشغال شده بود. در برخی از اتاقها تا پانزده نفر می‌خوابیدند. هر طور بود در گوشه‌ی تالاری جایی یافتیم و به استراحت پرداختیم. روز بعد صبح زود بلند شدم و به مسجد جامع هرات رفتم که بنایی است استثنایی و بسیار زیبا. چند روز بود که جلسات برگزار می‌شد و شرکت‌کنندگان فکر می‌کردند باید به هر حال تصمیمی بگیرند و مجمع را از بلا تکلیفی خارج کنند. چنان که پیشتر یادآور شدم در آغاز قرار بود این اجلاس به بررسی طرح صلح حوزه‌ی جنوب غرب بپردازد. بعد قرار شد طرحهای مختلف صلح را هماهنگ کند و بالاخره این نظر غلبه یافت که مجمع به مجمعی سرنوشت ساز مانند شورای حل و عقد تبدیل شود. تعداد شرکت‌کنندگان هنوز به اندازه‌ی نبود که بتوان وظایف یک شورای کبیر را به این مجمع ارجاع کرد. سخنرانها بیشتر درباره‌ی سرنوشت مجمع و وظایف آن دور می‌زد. برخی از شرکت‌کنندگان از طولانی شدن مجمع ناخرسند بودند و به این موضوع نیز اشاره داشتند که باید زودتر دست به تصمیم‌گیری زد. برای ناهار از همه‌ی شرکت‌کنندگان دعوت شده بود که به پارک هتل بروند. من هم دعوت را پذیرفتم و به آن جا رفتم. تعداد زیادی از فرماندهان جهادی و والیان ولایات در تالار هتل نشسته بودند. من هم به جمع حاضر پیوستم. همه راجع به مجمع و وظایف آن بحث می‌کردند. ناهار را با اندکی تأخیر آوردند و بنا به رسم افغانستان هر سه نفر روی زمین دور یک سینی نشستند. در هر سینی معمولاً یک ظرف پلو قرار دارد که در لای آن دو یا سه تکه گوشت است. در کنار این ظرف دو سه کاسه‌ی کوچک گذاشته می‌شود که در هر کدام غذایی مانند بادنجان سرخ کرده، کوفته یا گوشتهای ریز قرار دارد. نان و ماست نیز در هر سینی دیده می‌شود. یکی از سه نفر با دست گوشتها را از لای پلو بیرون می‌کشد و روی برنج قرار می‌دهد و همه با دست اندکی گوشت می‌کنند و با برنج مخلوط می‌کنند و در دهان فرو می‌برند. این ترتیب نه تنها در میهمانیها جلوی اسراف را می‌گیرد بلکه به کارگیری و شستشوی ظرفهای بسیار را با توجه به کمبود آب در بعضی نواحی غیر ضرور می‌کند. سرطعام کسی سخنی زیاده نمی‌گوید و با گروه‌های هم مجلس به گفتگو نمی‌پردازد. هر سه نفری به کار خود مشغول است تا طعام به پایان برسد. آن‌گاه باز آفتابه لگن آماده می‌شود و حاضران که پیش از غذا دستهای خود را آب کشیده بوده‌اند، دوباره می‌شویند. این رسم تا دوره‌ی اخیر در ایران نیز رواج داشت و تنها در سی چهل سال اخیر است که خوردن غذا با قاشق رواج عام گرفته است.

هنوز خوردن طعام شروع نشده بود که صدای انفجار مهیبی در نزدیکی تالار و به دنبال آن موجی از خرده شیشه و چارچوبهای از جابر آمده در وسط فضا، میهمانان را تکان داد. من فوری با تجربه‌ای که از دوره‌ی جنگ کسب کرده بودم روی زمین دراز کشیدم. فرماندهان و والیان همه از جا برخاستند و به سوی در خروجی هجوم بردند. هریک سعی داشت از آن محوطه دور شود تا در معرض بمب بعدی قرار نگیرد. بخت با من بود که زیر دست و پا له نشدم. دوباره به خود آمدم و فکر کردم هواپیما نمی‌تواند در مدتی کوتاه دوباره همان محل را بزند مگر آن‌که دو هواپیما باشند و چون بلافاصله صدای هواپیما دیگری نیامد پس این احتمال متفی بود که همان محل باز در معرض



مهندس احمد شاه مسعود



امیر اسماعیل خان، امیر عمومی

حوزه جنوب غرب

اصابت بمب واقع شود. آرام سر سینی نشستم و دنبال تکه نانی گشتم تا از هیجان حاکم بر فضا بکاهم. چاره‌ای نمی‌دیدم جز حفظ خونسردی. این مردان رزمنده عادات دیگری داشتند و برای من مقدور نبود که فوری از آنان تقلید کنم. تازه ممکن می‌بود در خیابانهای اطراف دچار همین وضع بشوم. سینی و ظرف پلو انباشته بود از خرده شیشه. چیزی نمی‌شد خورد. فقط حفظ آرامش مهم بود. تکه نانی برداشتم و در آب بادنجان یکی از کاسه‌های کوچک فرو بردم. سه مجاهد پشتون که مرا دیدند به من پیوستند. بعد در کنارم حجت‌الاسلام جبریل را دیدم که او هم با خونسردی در نزدیکی ما قرار گرفته بود. بیرون از هتل سروصدای بسیار بود. از تالار که بیرون آمدم دیدم یکی از بمبها در ده متری ما افتاده است که جوانی را تکه تکه کرده، چند زخمی به جای گذاشته و به یکی از میهمانداران ما چنان آسیب رساند که عصر همان روز درگذشت. مقامات صلاح ندانستند تعداد کشته‌شدگان و زخمیان را اعلام کنند و من نیز کنجکاوی نکردم. دیواری که هتل را از خیابان جدا می‌ساخت توانست جلوی موج انفجار را بگیرد ولی در هم فرو ریخت. در بخشی از باغ که چسبیده بود به تالار نشیمن و غذاخوری تعداد زیادی از درختان از میان به دو نیم شده بودند. درخت تومنند کهنی از ریشه برآمده بود که حیرت مرا برانگیخت. آن روز به استراحت و دیدار گذشت. برخی از فرماندهان که به خشم آمده بودند حرف یکی از رهبران پشتون را تکرار می‌کردند. قاری بابا، والی و فرماندهی برجسته‌ی غزنی، پیش از ناهار گفته بود صلح و مذاکرات به جایی نمی‌رسد. هر کدام چند هزار مرد جنگی بفرستیم به کابل و تکلیف را یکسره کنیم. این ماجرا فقط از طریق جنگی قابل حل است.

روز بعد صبح به دیدار امیر اسماعیل خان رفتم. محبت فراوان کرد. صحبت‌های مختلف کردیم. احساسم این بود که اسماعیل خان در برگزاری مجمع و به ثمر رساندن آن جدی است و همه‌ی

کوشش خود را در این جهت به کار می‌بندد. هیأتی را راهی پیشاور کرده بود تا با رهبران مقیم پیشاور مذاکره کنند و آنان را به شرکت در این جلسه تشویق کنند. تا آن روز از نتیجه‌ی کار این هیأت خبری واصل نشده بود.

بعد از ظهر جلسه‌ی مجمع در مسجد جامع برگزار شد. در این جلسه که بی‌صبری و ناراضایی فرماندهان و والیان از طولانی شدن مجمع مشهود بود، اسماعیل خان با ابتکار تازه‌ای جلسه را در مسیر تازه‌ای انداخت و به آن جان تازه‌ای بخشید. او به اجلاس پیشنهاد کرد با تشکیل دو کمیسیون سیاسی و نظامی به کار خود ادامه دهد. کمیسیون سیاسی می‌بایست نه تنها راجع به سرنوشت همین مجمع و حوزه‌ی عمل آن اتخاذ تصمیم کند بلکه در همین ارتباط راه‌حلهایی دربارهی آینده‌ی سیاسی افغانستان با توجه به طرحهای صلح تهیه کند. کمیسیون نظامی که ابتکار مهمی در این مجمع به حساب می‌آمد می‌بایست راجع به تشکیل یک اردوی ملی در افغانستان و شیوه‌ی ایجاد این اردو به مشورت بنشیند. هر دو کمیسیون می‌بایست نتایج کار خود را برای تصمیم‌گیری نهایی به مجمع ارائه دهند. در این میان فرمانده علاءالدین خان، از فرماندهان مشهور جهادی و همکار نزدیک اسمعیل خان که پیشنهاد ایجاد دو کمیسیون را تنظیم شده به جلسه عرضه کرد، در ضمن پیشنهاد کرد که کمیسیونی هم جهت نظارت بر کارها تشکیل شود. این پیشنهاد را در آغاز کنار گذاشتند ولی بعد در اجلاس بزرگ به آن توجه شد و جایی ویژه برای آن در نظر گرفته شد. در سخنرانیها بیشتر افراد با راه‌حل حکومت موقت مخالفت می‌کردند. همه خواستار یافتن یک راه‌حل نهایی بودند و تشکیل یک دولت دائمی. والیان در کمیسیون سیاسی شرکت جستند و فرماندهان، از هر ولایت یک نفر در کمیسیون نظامی. جمعه ۱۷ تیر باز نشست عمومی برگزار شد تا عضویت در کمیسیونها و نحوه‌ی کار آنها بررسی و تصویب شود. در این مرحله صحبت از این شد که این مجمع را شورای عالی اسلامی هرات نام بگذارند. شنبه دیگر جلسه برگزار نشد. در این فاصله دیدارهای بسیار داشتیم با تعدادی از مسئولان منطقه‌ای و کشوری. وحدت نظر گسترده‌ای بین همه وجود داشت برای دستیابی به صلح و استقرار یک حکومت دائم. همه‌ی کسانی که می‌دیدیم از نحوه‌ی کار حکمتیار ناراضی بودند و از روی کار آمدن او احساس ناامنی می‌کردند. درست است که حکمتیار توانست به اعتبار دولت و اصولاً کشور آسیب بزند، ولی در همان حال کاری کرده است که برای همیشه به پرونده‌ی سیاسی‌اش در افغانستان بشدت لطمه وارد آید. او برای نابود ساختن ائتلاف حکومت به هر کاری که ممکن می‌بود دست زد، اما از یاد برد که این نحوه‌ی عمل به خود او و جریانی که او نمایندگانی آن را به دست دارد بیشترین صدمه را وارد ساخته است. از حکمتیار در یک افغانستان دموکراتیک و آزاد که فارغ از دخالت خارجی به حیاتش ادامه دهد، به نیکی یاد نخواهد شد و کمتر کسی دیگر در افغانستان آینده می‌تواند به این شکل پشتونیزم را زنده نگاه دارد.

شنبه ۱۸ تیر ماه به جز اعضای کمیسیونها بقیه به استراحت و دید و بازدید و ملاقاتهای خصوصی سیاسی و مشورت‌های کاری پرداختند. در همین حال کوششهای گسترده‌ای برای شرکت گروه‌های دیگر در کنفرانس هرات به عمل می‌آمد. هیأت دیگری به پیشاور رفت تا بلکه بتواند رهبران احزاب سیاسی را به شرکت در کنفرانس تشویق کند. تعدادی از اینان در پیشاور اعلامیه‌هایی صادر می‌کردند و با زبانی دوپهلوی وضعی ابهام‌آمیز اتخاذ می‌کردند. یک گروه سه نفری از رهبران در تماس با هیأت اعزامی بود. این سه نفر عبارت بودند از آقایان آیت‌الله محسنی، پیرگیلانی و مولوی محمدنبی. آقای محسنی رهبر حزب شیعی حرکت اسلامی است. بخشی از کابل در دست اوست و با حکومت روابط حسنه دارد. با این حال هیچ‌گاه روابط خود را با مخالفان قطع نکرده است. چند

وزیر در هیأت وزیران دارد و برخلاف حزب وحدت که حزب دیگر شیعی است با نیروهای حکومتی درگیری نظامی پیدا نکرده است. آقای پیرگیلانی از خانواده‌های اشرافی افغانستان است و زعامت عرفانی دارد. او در افغانستان از احترام خاصی برخوردار بوده است و می‌توانست یکی از نامزدهای احتمالی ریاست جمهوری بشود چنان چه خود را درگیر مسائل روزانه و کوچک نمی‌کرد. بارها به دستدانش توصیه کرده بودم که به آقا بگویید شأن ایشان بالاتر از این است که درگیر داوریه‌های محدود و کوتاه منظر بشود. روابط نزدیک او با ظاهرشاه، هرچند خوشایند بسیاری از نیروهای جهادی نبوده است، با این حال می‌توانست به حیث یک وزنه‌ی تعادل به کار آید. ایشان می‌بایست اساس کار خود را در محاسبات سیاسی مصلحت خواهی برای کشور افغانستان قرار دهد و با برگ کهنه‌ای چون ظاهرشاه دست به مخاطره‌ی سیاسی نزند. به‌عنوان رهبر یک فرقه‌ی مذهبی صلاحش در این می‌بود که به سرنوشت فرقه‌ی خود ببیندش تا جریانهای زودگذر سیاسی. آقای پیرگیلانی نیروی نظامی اندکی در قندهار دارد و از نظر قدرت عملیاتی نمی‌تواند تأثیری ملموس داشته باشد. آقای مولوی محمد نبی که پشتون تبار است با حکومت روابط نزدیک دارد و در دیوان عالی افغانستان به واسطه حضور دارد. او در حکومت شریک است و با حکومت نمی‌جنگد. با این حال همواره در موقعیتی قرار می‌گیرد که در صورت لزوم بتواند انتقاد کند و نقشی میانجی به دست بگیرد. این وضع و حالت را در هر سه نفر این رهبران مشاهده می‌کنیم و اصولاً در افغانستان در میان برخی از نیروها تبدیل به وضعی عادی شده است، یعنی حفظ روابط با هر دو سو. چنین وضعگیری‌هایی فقط می‌تواند در شرایط بحرانی و در صورت عدم موفقیت نظامی و سیاسی موثر واقع شود. برای رهبران مذهبی و عرفانی چون آقای آیت‌الله محسنی و حضرت آقای پیرگیلانی شاید چنین وضع‌گیری‌هایی فایده‌ی لحظه‌ای داشته باشد ولی نمی‌توان سودمندی دورنگرانه برایشان در نظر گرفت.

یکی دیگر از رهبران احزاب که در تماس با نمایندگان کنفرانس بود حضرت آقای صبغت‌الله مجددی بود. او نیز رهبر یک فرقه‌ی مذهبی است و با درگیری در جدلهای سیاسی روزانه موقعیت کنونی و آینده‌ی خود را سخت آسیب‌پذیر ساخته است. خانواده‌ی مجددی در افغانستان شناخته شده است و در دورانی از احترام بسیار در میان مردم برخوردار بود. حضرت مجددی پس از ریاست جمهوری دو ماهه‌اش نتوانست آسان از مقام تشریفاتی، زیرا که نیروی نظامی مستقلی نداشت، دل بکند. رفتار شتابزده‌ی او در دوران ریاست جمهوری کوتاه مدتش در دسرهایی به بار آورده هنوز هم آثار آن برجاست. خانواده‌ی مجددی امروز دیگر رفتارهای او را تأیید نمی‌کند و هریک می‌خواهد وضع مستقلی در قبال رویدادها داشته باشد. مولوی یونس خالص از رهبران شناخته‌ی اهل سنت نیز یکی از رهبرانی بود که مانند دیگرانی که در بالا یادشان رفت با نمایندگان کنفرانس در ارتباط بود. او نیز نیروی نظامی چندانی ندارد. سخت پایبند سنتهای مذهبی است و با شرکت زنان در امور اجتماعی موافقت ندارد. او خود را پیش از کنفرانس و در پایان دوره‌ی هیجده ماهه‌ی ریاست جمهوری شخصاً به عنوان رئیس جمهور اعلام کرد هرچند که کسی این کار را جدی نگرفت. او را به هنگام دومین سالگرد جشنهای پیروزی مجاهدین در هرات دیدم. سالخورده است و به موقعیتهای سیاسی دل‌بستگی بیشتر نشان می‌دهد تا به موقعیت مذهبی‌اش.

تقریباً همه‌ی رهبران حزبی به نحوی با کنفرانس در ارتباط بودند اما در ضمن نمی‌خواستند کاری در جهت تأیید مجمع هرات بکنند یا خود را در آن شریک بدانند. همه می‌خواستند بنشینند و ببینند چه می‌شود. با این حال هیچ کس با صراحت به مخالفت با مجمع هرات برنخواست. آقای

حکمتیار هم در دیدارش با اسماعیل خان با نفس تشکیل کنفرانس مخالفت که نکرده بود هیچ به ظاهر می‌خواست در مورد دستور جلسه‌ی کنفرانس هم به مشورت بپردازد ولی با برنامه‌ای که برای کودتا در فرودگاه نظامی هرات پیش آمد دیگر کسی سخنان او را جدی نمی‌گرفت هرچند که دعوت از او برای شرکت در مجمع همچنان به قوت خود باقی بود. تنها کسی که به این مجمع دعوت نشده بود ژنرال دوستم بود. او در نظر بقیه، نیروی جهادی به حساب نمی‌آید.

### سفر به کابل

در روزهایی که کمیسیونها سرگرم تهیه‌ی اسناد برای مجمع بودند، کوشیدم تا اسباب سفر را به کابل فراهم کنم. راه زمینی به کابل از امنیت کامل برخوردار نیست. گرچه مردم به این شهر یا اتوبوسهای میان شهری سفر می‌کنند اما چندین روز در راه می‌مانند تا به کابل برسند. بخشی از راه در دست نیروهای مخالف است و به همین علت نمی‌توان با اطمینان از این طریق رفت. باید به سبب خرابی جاده‌ها چندین روز در راه بود. اتوبوسهای افغانستان هم که ماشاءالله آن قدر مسافر می‌زنند که باید دید تا باور کرد. از سر و روی این اتوبوسها گوشت انسانی آویخته است تا به مقصد برسند. تنها راهی که می‌ماند این است که با هواپیمای نظامی از فرودگاه هرات به کابل پرواز کرد. این پروازها هر روز برقرار است. هر پرواز برای مسافر عادی چهل هزار افغانی خرج برمی‌دارد. حقوق یک کارمند معمولی در ماه با توجه به اضافاتی که به او تعلق می‌گیرد معمولاً به سی تا سی و پنج هزار افغانی می‌تواند برسد. با این حال همواره تعداد زیادی مسافر خواستار استفاده از این پروازها هستند. هواپیمای نظامی بر دو گونه‌اند. یا درست‌تر آن که من فقط دو گونه از آنها را دیدم. از هرات با هواپیمایی (گویان ۳۲) رفتیم که بار مسافران را در میان هواپیما می‌چیدند و مسافران در دوسو روی نیمکت‌های کشیده‌ی ممتدی می‌نشستند. هر چند هواپیما پر بود ولی با این حال می‌شد تنگاتنگ نشست و خود را به کابل رساند خلبانان افغانستان بی‌تردید بر اثر تجربه و آموزشهای پیشین در کار خود مهارت دارند و با تسلط پرواز می‌کنند. صدای موتور هواپیما سخت آزاردهنده است و تنها امید به پایان یافتن پرواز در مدتی کوتاه تحمل آن را ممکن می‌سازد. پرواز از هرات به کابل با این هواپیماها حدود یک ساعت و نیم است.

در کابل در فرودگاه بگرام بر زمین نشستیم. فرودگاه اصلی کابل در شرایط فعلی ایمن نیست. از بگرام به کابل با ماشین حدود یکساعت و نیم است. از میان روستاها می‌گذرد و به کابل می‌رسد. به هنگام ورود به کابل متوجه شدم که در همین روز آقای حامدالغابند نیز برای میانجیگری وارد شهر می‌شود. در فرودگاه وزیر خارجه و تعدادی از مقامات دولتی در فرودگاه منتظر او بودند. اینان به من محبت زیاد کردند و اصرار داشتند بمانم و باهم همراه آقای دبیرکل سازمان اسلامی به شهر برویم. خستگی بیش از حد اجازه نمی‌داد خود را مقید کنم. به پیشنهاد یکی از دوستان با ماشینی جداگانه به شهر رفتیم و به گروه رسمی نپیوستم. محل میهمانی ناهار همان روز که از سوی رئیس جمهور به افتخار آقای دبیرکل داده شده بود مورد اصابت موشکهای آقای حکمتیار قرار گرفت. آقای حکمتیار قول داده بود در مدت اقامت دبیرکل موشک به کابل نزنند ولی نتوانست به این قول پایبند بماند. در نظر مردم افغانستان بدترین عمل بی‌احترامی به میهمان است و طبیعی می‌بود که این رفتار آقای حکمتیار تأثیر بسیار ناخوشایندی به جا گذاشته باشد در این موقع من به هتل اینترکنتیننتال که روی تپه‌ای در موقعیتی بس زیبا قرار دارد، رسیده بودم. هتل متعلق است به دوران پیش از پیروزی مجاهدین. معماری آن از طرحهای متعارف هتلهای مشابه در جهان پیروی می‌کند. فضای زیبایی دور هتل را احاطه کرده است. این فضا مشجر است و چشم‌انداز مطبوعی برای ساکنان هتل ایجاد



○ مهندس احمد شاه مسعود - آقای آریان فر، ریاست رادیو و تلویزیون افغانستان

می‌کند. از طبقات بالای هتل می‌توان بخش وسیعی از شهر را تماشا کرد. کابل در میان کوه‌ها و تپه‌ها قرار دارد و طبیعت آن بسیار زیباست. کمتر شهری در جهان دیده‌ام که موقعیت طبیعی‌اش به این زیبایی باشد. بخشهایی از این شهر بر اثر جنگهای دو سال گذشته و به خصوص موشک‌اندازیهای آقای حکمتیار یکسره تخریب شده است. تا کودتای ۱۱ جدی هر گوشه از شهر در دست یکی از نیروهای حزبی بود. حالا تنها سه نیروی نظامی در شهر حضور دارد. در غرب شهر حزب وحدت است و حرکت اسلامی آقای آیت‌الله محسنی بقیه‌ی شهر در دست دولت است. از دو حزب پیشین حرکت اسلامی هماهنگ با دولت عمل می‌کند. فقط حزب وحدت را می‌توان حضور نظامی گروهی از مخالفان دولت به شمار آورد. هتل در محلی قرار دارد که امکان می‌دهد به هر سه منطقه نگاه انداخت. در هتل افراد مختلفی اقامت دارند. بیشترشان به یکی از سازمانهای دولتی تعلق دارند. از خارجیان کسی را جز خود نمی‌بینم. بعد از ظهر چند نفر می‌آیند به دیدن من. از آن میان تعدادی از مقامات وزارت فرهنگ‌اند. آقای مرزی، معاون این وزارتخانه بسیار محبت می‌کند. او بلوچ است و مدت‌ها در ایران اقامت داشته است. بلوچها دارند به تدریج در افغانستان جای خود را باز می‌کنند. استان نیمروز از استانهای آرام است که همکاریهایی را نیز با ایران برنامه‌ریزی کرده است و به توسعه‌ی خود دل‌بستگی نشان می‌دهد. انتصاب آقای مرزی در کابل نشانگر توجه بیشتر به وضع مردمان بلوچ در مجموعه‌ی ساختار سیاسی افغانستان است. آقای موحد از مشاوران وزارت فرهنگ نیز به ما می‌پیوندد و در مدت اقامت در کابل بسیار مهربانی می‌کند. بعد از آن چند تن دیگر از مقامات دولتی را می‌بینم. بعد از ظهر را می‌گذارم برای دیدار از شهر. در شهر می‌گردم. برایم حالا دیگر روشن است که شهر در دست دولت است. نیروهای حکمتیار از تپه‌های مشرف بر شهر به‌خصوص تپه مرنجان که موقعیت استراتژیک مهمی دارد به عقب رانده شده‌اند. از حضور



نیروهای دوستم اصلاً نشانه‌ای به چشم نمی‌خورد. حکمتیار حالا در پشت شهر قرار دارد و به ناچار باید به اصطلاح مردم کابل موشکهای کور به سوی شهر پرتاب کند. عملیات عقب راندن نیروهای حکمتیار درست چند روز مانده به پایان دوره‌ی استاد ربانی انجام گرفت و تأثیر سیاسی زیادی برجا گذاشت و در نتیجه موقعیت دولت را بسیار تحکیم کرد. این عملیات از شاهکارهای نظامی - سیاسی احمدشاه مسعود به حساب می‌آید. هیچ کس فکر نمی‌کرد که او بتواند در مدتی کوتاه و در موقعیتی حساس به چنین موفقیتی دست پیدا کند. شهر کابل حالا عملاً یکسره در دست نیروهای دولتی است. این عملیات موقعیت بین‌المللی دولت را تحکیم کرده است و زمینه‌ی مساعدی برای حرکت دولت در سطح دیپلماتیک فراهم آورده است.

دیدار در شهر همراه شد با پیاده روی در یکی دو نقطه. در خیبرخانه که این روزها در معرض موشک‌انداز قرار دارد جمعیت انبوهی را دیدم که به کسب و کار مشغولند. مردم در کنار خیابان روی چرخهای دستی یا روی زمین کالاهای خود را عرضه می‌کنند. انبوه جمعیت در دو طرف خیابان به حدی است که دکانهای واقع در پیاده روها را نمی‌توان دید. محله‌ی خیبرخانه بیشتر روزها در معرض موشک قرار می‌گیرد و هریار چند نفری کشته می‌شوند. جنازه‌ها را جمع می‌کنند و باز مردم به کسب مشغول می‌شوند. اگر کار نکنند نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند، پس خطر موشک کمتر از خطر بیکاری است. قیمتها در مقیاس افغانستان بسیار بالاست و حکایت از اقتصاد ناسالم یا درست‌تر بگویم اقتصاد جنگی دارد. در این محله و محلات دیگر کابل همه‌گونه جنس یافت می‌شود. از مواد غذایی گرفته تا پوشاک و ابزار یدکی و در مقایسه با کشورهای آسیای مرکزی باید گفت در کابل وفور نعمت است. باوجود جنگهای بی‌وقفه، مردم در همه جا حضور دارند و دستگاه اداری در زیر موشک باران حریفان به انجام وظایف خود مشغول است.

غروب به میهمانخانه بازگشتم. باز عده‌ای که از ورودم اطلاع یافته بودند محبت کرده به دیدارم آمدند. شب را نمی‌شد بی‌تدارک به جایی رفت. نه شهر را می‌شناختم و نه صلاح بود بدون همراه به جایی برویم. از حدود نه ده شب باید اسم شب داشت تا بتوان در شهر از جایی به جایی رفت. آن شب تا حدود دوازده یک شب که گوشم عادت کرد و خوابم برد بر سرکابل موشک بارید. صداهای قدری نزدیک بود که نمی‌شد درست تشخیص داد موشکها به کجا می‌خورد. تعدادی از مواضع ضدهوایی نیز که در داخل و اطراف شهر و روی کوه‌ها قرار دارند در این کنسرت بزرگ انفجار سهم می‌گیرند و اگر لحظه‌ای نوازنده‌ی حریر آرام بگیرد، از این سو نوازندگان با پرتاب ضدهوایی و موشک نمی‌گذارند به تداوم کار خلتی وارد آید. همان شب از دفتر استاد ربانی که از ورود من اطلاع یافته بود خبر دادند که روز بعد برای ناهار مرادعوت کرده است. این نهایت لطف و بزرگواری مردی وارسته بود که از دیرباز می‌شناسم و با همی گرفتاریهایش که می‌دانستم دقیقه‌ای وقت ندارد، خواسته بود مرا ببیند.

روز بعد که می‌شد سه شنبه ۲۱ تیر صبح رفتم به وزارت فرهنگ و اطلاعات. با تعدادی از مدیران و مسئولان انتشارات و روزنامه‌ها ملاقات داشتم. از آنجا رفتم به کتابخانه‌ی عامه. هرچا که می‌روی آثار موشک را می‌بینی. با این حال همه مشغول کارند و زندگی اداری ادامه دارد. زنان زیادی را در وزارت فرهنگ دیدم. حجاب زنان بسیار راحت بود و تنها نمادی از احترام به مذهب بود نه چیزی بیش از آن. کسی در فکر سخت‌گیری نبود. بیشتر از بیم سخت‌گیران بیرون از دولت بود که همه به نحوی رعایت همین اندازه از حجاب را هم پذیرا شده بودند. در خیابانها زنان زیادی را دیدم که لباس معمولی به تن داشتند. البته هیچ جا نشانه‌ای از افراط ندیدم. دین در زندگی رهبران و مردم

افغانستان ریشه‌های عمیقی دارد و نیروی عمده‌ی مذهبی در حکومت قصد ندارد آن را در حجاب خلاصه کند. از کتابخانه‌ی عامه که فعلاً هدفش این است که کتابها را در حد امکان حفظ کند و از آسیب موشکهای کور در امان نگاه دارد ظهر به دیدار استاد ربانی رییس دولت افغانستان رفتیم. ایشان بنا به ملاحظات امنیتی جابه‌جا می‌شوند و فقط در آخرین لحظه می‌توان دانست کجا هستند. استاد ربانی، استاد الهیات دانشگاه کابل بوده است. او مردی است دیندار و بسیار متقی و پرهیزگار. هوادارانش نه تنها به حیث رییس دولت که به صفت یک رهبر مذهبی نیز به او احترام می‌گذارند. او نمونه‌ی یک رهبر اسلامی معتدل و مدرن است و اگر این رویدادهای ناگوار را بر او تحمیل نمی‌کردند بی‌تردید می‌توانست در منطقه و حتی جهان پیرامونی اسلامی جذابیتهایی انکارناپذیر داشته باشد و چهره‌ی تازه‌ای از اسلام را به جهانیان عرضه کند. استاد ربانی به معارف اسلامی تسلط دارد و در مقام و موقعیتی است که کسی دیگر در آن جا نمی‌تواند از نظر دینی بر او پیشی بگیرد.

استاد ربانی درباره‌ی پایگاه دولت، کودتا، ارتباط با شیعیان و دخالت‌های خارجی مطالب مفصلی گفت که شاید شرح همه‌ی آنها در وضع فعلی ضرورت نداشته باشد. برخی نکته‌ها را که می‌توان در این جا آورد، ذکر می‌کنم. ایشان گفتند که برخلاف کوششهایی که می‌شود، دولت پایگاهی نیرومندتر از دیگر نیروها در میان پشتو زبانان دارد. این واقعیت را در این سفر بیش از هر زمان دیگر احساس کردم. در تمام ایالات پشتو زبان گروه‌هایی نیرومند به پشتیبانی از استاد ربانی برخاسته‌اند و در درگیری‌های جاری حساب خود را از حکمتیار جدا ساخته‌اند. در حالی که پشتو نیزم و به‌ویژه شخص آقای حکمتیار در این مدت سخت کوشید تا استاد ربانی را غلبه‌ی فارسی‌زبانان در افغانستان جلوه دهد، او با متانت و آرامشی که خاص ایشان است در عمل نشان داد که حکومت او نماینده‌ی تمامی فرهنگ کشور است و قصد ندارد به زبان هیچ یک از فرهنگها و خرده فرهنگهای افغانستان دست به کار شود. آقای ربانی به حق از ایران انتظاراتی دارد که تا حال برآورده نشده است. او، و من این را در دوره‌هایی سخت شاهد بوده‌ام، همواره بر حفظ دوستی با ایران تأکید داشته است. با این که برخی سیاستهای ایران او را در مقاطعی آزرده و تحت فشار قرار داده است و عده‌ی زیادی از پیروانش اصرار می‌ورزیده‌اند که نظری مخالف ایران ابراز کند، با این حال هیچ‌گاه در این دوران اجازه نداده است که حکومتش به پایگاهی علیه ایران تبدیل شود. هنگامی که ماجرای مکه رخ داد عربستان از او می‌خواست که حتی به‌طور ضمنی نظری مخالف ایران بیان کند. ولی استاد ربانی حاضر به این کار نشد. و کسانی که آن دوران جهاد را به یاد می‌آورند می‌دانند که چنین رفتاری به معنی تقبل زیانهای مادی و حمایتی گونه‌گون بوده است. گرچه از سیاست حزب شیعی وحدت، که مداوم با لحنی ناخوشایند و اغلب زشت از او یاد می‌کند، ناخرسند است و در سراسر افغانستان فضایی پدیدار شده است که مردم نظریات این حزب را باز تاب نظریات دولت ایران تلقی می‌کنند، با این حال می‌کوشیده است به مقامات ایران توضیح کافی بدهد که نباید سیاست دفاع از شیعیان در هیأت سیاستهای یک حزب یا فرد معین خلاصه شود. همه می‌دانند که در شرایط کنونی جهان فشار زیادی برای تجهیز مخالفت با ایران در منطقه وجود دارد و طبیعی است که رهبران منطقه‌ای می‌توانند به آسانی به تحقق چنین سیاستی مدد برسانند و در جای خود امتیازاتی کسب کنند. استاد ربانی هیچ‌گاه تاکنون در جو ضد ایران شرکت نداشته و نکرده است و از این گذشته در برابر همه‌ی فشارهای که در همین زمینه از داخل و خارج بر او وارد آمده است مقاومت به خرج داده است.

استاد ربانی در برابر مخالفان خود همواره سیاستی مسالمت‌آمیز در پیش گرفته است و هرگز درصدد انتقامجویی برنیامده است. با این حال هنگامی که صحبت از آقای حکمتیار می‌شود یا

سکوت می‌کند یا می‌گوید حکمتی‌ار رفتارهای بدی دارد. او معمولاً راه را بر مخالفان خود نمی‌بندد و امکان بازگشت آنان را منتفی نمی‌سازد. در افغانستان بسیاری کسان امروز در سازمانهای حکومتی وجود دارند که پیشتر بدترین رفتارها را با استاد داشته‌اند، اما این مرد بزرگوار با خوشرویی پذیرای آنان شده است بی آن‌که ذره‌ای از گذشته را به یادشان بیاورد. همین رفتار انسانی در طول جهاد و در دوران پیروزی موجب شده است که مخالفان در کنار استاد بیشتر احساس امنیت و آرامش داشته باشند تا در کنار حزب خود. بسیاری از اعضای پیشین شورای مرکزی حزب اسلامی آقای حکمتی‌ار تبدیل شده‌اند به همکاران امروزی استاد ربانی.

اگر بخواهم خصوصیات و صفات این شخصیت استثنایی در تاریخ افغانستان را بر بشمارم، فرصتی دیگر و مجالی کافی لازم می‌آید. در اینجا فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که به نظر من در تاریخ دو بیست ساله‌ی اخیر افغانستان هیچ رهبری در این کشور دارای چنین صفات برجسته و بارزی نبوده است و مردم و گروه‌های سیاسی افغانستان اگر قدر این موهبت را ندانند بی‌تردید زیانهای بسیاری را متحمل خواهند شد. کسانی که می‌خواهند گناه درگیریهایی دوساله‌ی اخیر را به گردن او بیندازند راهی ناصواب را می‌پیمایند. لحظه‌ای تردید نمی‌کنم که او مظلوم است و سزاوار این همه دشنامها و تهمتها نبوده و نیست.

بعد از ظهر آن روز قراری داشتم در سازمان رادیو و تلویزیون افغانستان. ولی یکی از دوستان گفت قرار دیداری با استاد مزاری تنظیم شده است و بهتر است آن را برهم نزنیم. استاد مزاری رهبر حزب بحث‌انگیز وحدت است و امروز به هر حال بی آن که بخواهیم فعلاً وارد ماهیت موضوع بشویم، شیعیان به علل گونه‌گون در افغانستان و در سطح منطقه مطرح شده‌اند. به همین علت سری به سازمان تلویزیون زدم تا از برادران در آن‌جا پوزش بطلبم و قرار دیگری بگذارم. در تلویزیون بی آن‌که از پیش بدانم تعدادی از اهل قلم گرد آمده بودند. بسیار متأسف شدم و تعهد کردم که با همه‌ی گرفتاریها روز پنجشنبه حتماً در جلسه‌ای با همین تعداد شرکت کنم. از آن‌جا با سرعت به طرف غرب کابل که بخشی از آن در دست حزب وحدت است حرکت کردم.

#### دیدار با استاد مزاری

استاد مزاری که از مردم هزاره است با وجود مخالفت‌هایی که با او می‌شود هنوز رهبر حزب شیعی وحدت است. ایشان و جناحی که از ایشان حمایت می‌کند با وجود همه‌ی دل‌بستگی‌هایی که طی سالها به مردم هزاره نشان داده‌ام، از یکی از مصاحبه‌های من که به بررسی علل اختلافات در درون حزب وحدت اختصاص یافته بود ناخشنود بودند. این جناح از حزب وحدت که هفته‌نامه‌ای در قم منتشر می‌کند، در یکی از شماره‌های خود ضمن قبول وجود اختلافات در داخل حزب، از این‌که من هم از درگیریهایی داخلی حزب تحلیلی مستقل کرده‌ام با لحنی زشت و آشفته از من یاد کرده بودند. بعد، البته یکی از فعالان همین گروه طی تماس خصوصی خواسته بود این عمل را به حساب جوانی طلاب و ابسته به حزب بگذارد.

واقعیت این است که حزب وحدت از زمان تشکیل تا حال دستخوش درگیریهایی فکری و حتی عملی است. چندی پیش در یکی از این درگیریهایی که میان جناح استاد مزاری و جناح رهبر دیگری از این حزب به نام استاد اکبری که از شیعیان فاضل و برجسته و متقی افغانستان است، روی داد چندتن از هواخواهان آقای اکبری در کابل به قتل رسیدند. می‌گویند این درگیری در اساس متوجه شخص آقای اکبری بوده است که خوشبختانه به نتیجه نمی‌رسد. نزاع بین جناح‌های مختلف حزب بازتاب جهانی پیدا می‌کند و احتمالاً من آخرین کسی بوده‌ام که از آن اطلاع یافته بودم، اما با این حال تحلیل و تفسیر من که معمولاً مورد توجه افکار عمومی در افغانستان قرار می‌گیرد بازتاب



استاد مزاری، رهبر حزب شیعی وحدت

خاصی داشته است که خوشایند جناح استاد مزاری نبوده است. با وجود این قرار ملاقات با استاد مزاری خیلی سریع تنظیم شد. ماشین ما از میان کابل گذشت و با راهنمایی که داشتیم به مقر استاد مزاری رسیدیم. این محل تحت محافظت شدید بود. اصولاً همه‌ی گروه‌های سیاسی در افغانستان در وضع فعلی در حفظ جان و امنیت رهبران خود سعی زیاد به کار می‌بندند. فضای کودتایز افغانستان امکان عمل آزادانه را از همه سلب کرده است و همین امر نمی‌گذارد مذاکرات مستقیم به آسانی انجام شود.

استاد مزاری از آغاز دیدار می‌خواست نشان دهد که رئیس جمهور و احمدشاه مسعود به تعهداتشان عمل نکرده‌اند و همواره حزب وحدت را در شرایط سخت تنها گذاشته‌اند. او گفت نجیب ما را به عنوان یک سوم جمعیت قبول کرد و ما می‌توانستیم با توجه به بودجه‌ی سیصد میلیون دلاری روسیه رهبران جهادی را در پاکستان نگهداریم و خودمان هم خودمختاری به دست بیاوریم. ببرک هم حاضر بود به ما خودمختاری بدهد ولی یک نفر هزاره حاضر نشد این حرف را قبول کند. به ایشان گفتم هیچ کس در افغانستان نیست که بتواند سهم‌گیری مردمان شیعه و هزاره را در جهاد نفی بکند. امروز هم حزب شما به همین اعتبار در هیأت وزیران شرکت دارد و به همین دلیل نباید این تحول را کم اهمیت دانست. گفتم صحبت از یک سوم یا یک چهارم کردن مشکل شیعه و هزاره را در افغانستان حل نمی‌کند. برعکس می‌تواند شیعه را برای همیشه در افغانستان در اقلیت قرار دهد. اگر زمینه مساعد بشود چرا شیعه نتواند به ریاست کشور برسد. شیعیان باید به گونه‌ای رفتار کنند که مردم افغانستان آنان را بیگانه نهند و به طور طبیعی به سوی شیعیان بیایند. از این رو فکر می‌کنم شیعیان باید خود را بالاتر از نزاعهای کنونی قرار بدهند. حالا که برای نخستین بار در تاریخ افغانستان مردم این کشور شیعیان را به شکلی گسترده پذیرا شده‌اند اهل تشیع نباید با طرح خواسته‌های زیاد و

پرسش برانگیز خود را در موقعیتی قرار دهند که گروه‌های مخالف بالقوه را به‌راسانند. در ادامه گفتم به نظر من شیعه در افغانستان باید بتواند نقش داور را در این نزاع‌ها به دست بگیرد و در جایی خود را بگذارد که همه‌ی گروه‌ها برای حل معضلاتشان به اینان روی‌آورند. گرفتن یک یا دو مقام وزارت یا تعیین درصد مشخصی از جمعیت فقط می‌تواند به حل مشکلات زودگذر مدد برساند ولی نمی‌تواند موقعیتی تاریخی برای اهل تشیع ایجاد کند. اگر برای انتخابات افغانستان معیار نفوس در نظر گرفته شود در آن صورت دیگر صحبت از تعیین درصد معینی برای هیچ یک از گروه‌ها ضرور نخواهد شد.

استاد مزاری به درگیریهایی کابل اشاره می‌کرد و می‌خواست بگوید که همه‌ی این دشواریها ناشی از رفتار استاد ربانی با احمدشاه مسعود است. گفتم آیا شما فکر می‌کنید با کنار رفتن استاد ربانی مشکلات افغانستان قابل حل خواهد بود؟ گفتم چرا شما همه‌ی برنامه‌ی سیاسی خود را در شعار کناره‌گیری آقای ربانی خلاصه می‌کنید؟ این چنین تقاضایی نه فقط قدرت بسیج ندارد، تازه تحقق هم که بیاید مشکلی از شما نمی‌گشاید. به نظر استاد مزاری آقای سیاف که رهبر پشتون یکی دیگر از تنظیمات است هدفی ندارد جز از میان بردن اهل تشیع. درگیریهایی خونین میان گروه آقای سیاف و حزب وحدت از وقایع ناگوار درگیریهایی دوران اخیر است که باید روزی جداگانه بررسی شود.

به استاد مزاری گفتم شما متحدان واقعی و تاریخی خود را رها کرده‌اید و به طرفی رفته‌اید که نه شما را در تاریخ اخیر خواسته‌اند و نه آن که در آینده خواهند خواست. شما فقط به نیروهایی که در نهایت به حذف شما می‌اندیشند کمک می‌کنید. او با این تحلیل من موافق نبود. گفتم استاد ربانی به اهل تشیع احترام می‌گذارد. گفت چرا از حکمتیار نمی‌گویید. او هم به اهل تشیع احترام می‌گذارد گفتم در اطراف شما نیروهایی هستند که به تبار مغولی خود مینازند و جنبش هزاره را می‌خواهند در مسیر تعلقات نژادی سوق دهند تا بتوانند بر هویت خود تأکید خاص بنهند. گفت اینان جوان هستند، نباید جدی گرفت. گفتم می‌گویند نیروهای خلقی و پرچمی سابق دور شما را گرفته‌اند. گفت اینان دور ربانی و مسعود هستند.

گفتگو با استاد مزاری که در آغاز با سردی شروع شده بود به تدریج به بحثی داغ تبدیل شده بود توأم با صمیمیت و مخالفت‌های بنیادی. به ایشان گفتم استاد ربانی شما را دوست دارد. همین که شما در مواضع خود نشسته‌اید و کسی به شما حمله نمی‌کند، دلیل این است که کاری با شما ندارند، پس بهتر است این قدر سخت‌گیری نکنید. این سخن اشاره‌ای بود به این که اگر نیروهای دولتی بخواهند می‌توانند حزب وحدت را در مدتی کوتاه از مواضع خود بیرون برانند. گفت الان هم احمدشاه مسعود می‌خواهد حمله کند. در دیداری که پس‌انتر با احمدشاه مسعود داشتم این استنباط را تأیید نکرد.

استاد مزاری شخصیت جالبی است که می‌توان او را تجلی سرخوردگیها و محرومیت‌های مردم هزاره به حساب آورد. مردمی که در طول تاریخ افغانستان سختی کشیده‌اند و توهین شده‌اند. از نظر روانی این مردم آسان نمی‌توانند از کسانی که به آنان ستم کرده‌اند، دل بکنند. نیاز به ابراز هویتی مطلقاً متفاوت با دیگران درست هنگامی شدت می‌یابد که حداقل امکانات برای تجلی آزادانه‌ی خصوصیات قومی و فرهنگی فراهم می‌آید. به جای آن که امکانات تازه زمینه‌ساز تفاهم بشود، به سبب ستم‌های پیشین به مخاصمات جدید میدان می‌دهد. این موقعیت روانی را اغلب می‌توان در گروه‌های قومی و فرهنگی تحت ستم مشاهده کرد. در نتیجه، به ویژه به دلیل نداشتن تجربه‌ی سیاسی کافی، این گونه مجموعه‌های انسانی به راهی گام می‌گذارند که منافعیشان را در دراز مدت به

خطر می‌اندازد، و از این گذشته توان تشخیص هوست از دشمن برایشان دشوار می‌شود. استاد مزاری به ما یک گروه مسلح داد تا بتوانیم بی دردسر از منطقه‌ی زیر نفوذ او خارج شویم. دیدار با احمدشاه مسعود

صبح روز بعد باز در نقاط مختلف شهر گشتم. خرابیها جای جای به چشم می‌خورد و انسان را متأثر می‌کند. ظهر به وزارت شهداء و معلولین رفتم. به دعوت وزیر. وزارت خانه فعال‌گر محل دیگری مستقر است. نه در ساختمان اصلی. وزیر و مقامات وزارتخانه همه محبت کردند. برنامه‌ی جامعی برای رسیدگی به وضع شهداء و معلولین در دست است و معلوم است که از دور و نزدیک از تجربه‌ی ایران در این زمینه بهره می‌گیرند. از هنگامی که به سبب موشک بارانها سازمانهای بین‌المللی پایتخت را ترک گفته‌اند، بسیاری از طرحها نیمه کاره مانده است. سازمانهای جهانی موشک بارانها را بهانه کرده‌اند و کارهایشان را دنبال نکرده‌اند. همین سازمانها در جاهای دیگر، حتی هنگامی که جنگهایی شدیدتر از این در جریان است به نحوی برنامه‌های خود را، گرچه در مقیاسی کوچکتر، ادامه می‌دهند ولی حالا برای آن که حکومت کابل مشروعیت جهانی نیابد، همه خواستار متوقف شدن درگیریها شده‌اند تا به فعالیتهاشان ادامه بدهند. در نتیجه در شرایط کنونی تمامی بار مالی و سازمانی این گونه از کوششها به دوش دولت افتاده است. مهم آن است که کارکنان دولت در همین شرایط دشوار از فعالیت باز نمی‌ایستند. در هر وزارتخانه گروه‌های سیاسی مختلف سهیم هستند و در هیچ جا نشانه‌ای از انحصار طلبی به چشم نمی‌خورد. در واقع از نظر سیاسی و اجتماعی این دولت وسیع‌ترین پایگاه را در تاریخ افغانستان داراست ولی زیاده‌طلبیها اجازه نمی‌دهد که این همه پیشرفت و تغییر درست ارزیابی شود و در افکار و اندیشه‌ها از جایگاهی متناسب بهره‌مند گردد. جالب تر از همه این است که حتی گروه‌هایی که با دولت در حال ستیز هستند، نمایندگانی در کسوت وزیر یا معاون در هیأت وزیران دارند. وقتی به آقای مزاری گفتم چگونه می‌توانید با دولتی بجنگید که خود دو وزیر در آن دارید بلافاصله گفت نخیر ما چهار وزیر داریم. در این وزارتخانه با طرحهای اجرایی آشنا شدم. جناب ناقد وزیر شهداء و معلولین گفت از دوران جهاد بیش از سیصد هزار معلول داریم و بیش از یک میلیون نفر از خانواده‌های شهداء از این وزارتخانه کمک دریافت می‌کنند. کمک گیرندگان به پنج طبقه تقسیم شده‌اند. بودجه‌ی سال گذشته‌ی این وزارتخانه سی میلیارد افغانی بوده است. وزارت شهداء و معلولین علاوه بر طرحهای فرهنگی، دارای قسمتهای کلینیکی و بهداشتی است. چون عصر قرار داشتیم، پس از ناهار وزارتخانه را ترک کردم و به میهمان خانه بازگشتم. بعد از ظهر چند دیدار داشتیم. عصر قرار داشتیم که فرمانده احمد شاه مسعود را ببینم. وسیله‌ای آمد دنبالم و پس از گشت در شهر مرا به جایی برد که معلوم بود محل محافظت شده‌ای است. در یک پناهگاه امن پس از چند لحظه استاد ربانی و اینجنیر احمد شاه مسعود آمدند. مدت‌ها بود که آرزو داشتیم او را ببینم. چند جور او را خطاب می‌کنند: اینجنیر احمدشاه مسعود (چون از دانشکده‌ی مهندسی کابل برآمده است)، فرمانده احمدشاه مسعود یا آمر صاحب. اکنون بیشتر همه او را آمر صاحب می‌نامند. در دوران جهاد شهرت جهانی او شیر پنجشیر بود.

کسانی که با تاریخ جهاد در افغانستان آشنایی دارند می‌دانند که جهادگاه فقط در نام او خلاصه می‌شود. شکستهایی که روسیان از او می‌دیدند زیانزد همه بود. کمتر کسی در جنگهای آزادیخواهانه‌ای که پس از جنگ جهانی دوم می‌شناسیم لیاقتها و تواناییهای او را داشته است. با این حال چون جنبش چپ از او حمایت نمی‌کرد در میان جوانان کشورهای مختلف به شکلی درست شناخته نشد. او تعلق اسلامی دارد و در کار خود شخصیتی است استثنایی. در حالی که جوانان دینی

و چپ ما فرماندهان دست دوم و سوم فلسطین را می‌شناختند و حتی در پوشاک خود از آنان تقلید می‌کردند، کسی نخواست بداند چه قهرمان یا قهرمانانی در نزدیکی ما قرار دارند.

در پناهگاه استاد ربانی و احمدشاه مسعود به دیدارم آمدند. روابط میان آنان صمیمانه است و از همان لحظه‌ی نخست مشهود است. این را نباید به معنای موافقت کامل در همه‌ی زمینه‌ها دانست. تاریخ دو سال اخیر نشان داد که در بسیاری از زمینه‌ها بحثها و گفتگوهای بسیار در میان آنان در جریان بوده است با این حال آن چه آنان را به هم وابسته است تعلق خاطر هر دوی آنان به استقرار افغانستانی مستقل و پیشرفته است. اینان به معنای سیاسی کلمه نیروی ملی افغانستان به حساب می‌آیند و در میانشان دلستگیهای جدی فرهنگی و منطقه‌ای مشاهده می‌شود هرچند که آشکارا از آنها سخن نمی‌گویند. در همان آغاز دیدار به استاد ربانی گفتم من بی‌اجازه شما را متعهد کرده‌ام. گفت به چه چیز؟ گفتم به آقای مزاری گفتم شما او را دوست دارید. گفت خوب کاری کردید. اوست که مداوم به همه می‌تازد. برخی از سخنان آقای مزاری و کلمه‌های او را بازگو کردم تا از چند و چون ماجراها از دست اول آگاه شوم. احساس کردم که با دلایل زیاد استاد ربانی و احمدشاه مسعود به شیعیان توجه داشته‌اند و دستهایی از خارج مداوم شیعیان را به سوی درگیری با اهل تسنن و تاجیکان سوق می‌دهد. احمدشاه مسعود گفت به هنگام فتح کابل قبل از همه به حزب وحدت اطلاع دادیم تا شیعیان نیز در عملیات فتح شرکت کنند در حالی که حزب وحدت به تعهدات خود عمل نکرد. بعد صحبت‌های دقیقی مطرح شد که دشوار بتوان اکنون همه‌ی آنها را بازگو کرد. معلوم است و امروز همه می‌دانند که نیروهای دولت نمی‌خواهند گروه‌های نظامی شیعیان را از مناطقتان بیرون برانند. این سیاست به دلایل مختلف دنبال می‌شود. رهبران برجسته‌ی دولت افغانستان هیچ کدام سیاست طرد شیعیان را ندارند و می‌خواهند آنان را در ساختار قدرت به نحوی متناسب شرکت دهند. با این حال گروه‌هایی از شیعیان به این عمل ارج نمی‌نهند. بحثها در زمینه‌های مختلف ادامه داشت. شب گروهی مسلح ما را از خیابانهای کابل که در آن هنگام سخت تحت نظارت نیروهای دولت بود به میهمان‌خانه رساندند در حالی که با احمدشاه مسعود قرار گذاشته بودم برای دیدار نزدیکتر به پایگاه مهمش به جبل السراج بروم.

۲۰ مرداد ۷۳

دنباله در شماره بعد

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

